

مبارک باد کریسمس، عید مسیح، عید اخلاق، عید نجات بخش، عید رهائی و ... عید انسان بر تمام ره پویان مسیر نجاتبخش انسانیت

گرامی باد 25 دسامبر روز تولد مسیح منادی حیات و آگاهی و رهائی انسان مظلوم. خجسته باد سال نو میلادی بر تمامی آنهایی که مسیح وار به انسان و اخلاق و انسانیت می اندیشند.

سلام بر عیسی روح خدا  
 سلام بر مسیح فدیه نجاتبخش انسانیت  
 سلام بر عیسی فریاد خاموش مصلوب مستضعفین زمین  
 سلام بر ماهیگیر ماهی صفت و ماهی منش و ماهی خوی بحر احمر  
 سلام بر عیسی تندیس اخلاق خطه فلسطین  
 سلام بر مسیح برهم زننده نظام سامریان موسی نمای کنیسه  
 سلام بر مسیح حیات بخش انسانیت  
 سلام بر عیسی پیامبر رهائی انسان  
 سلام بر عیسی مصلوب رنج و مشقت انسانیت مظلوم  
 سلام بر عیسی فریاد منتقد جهل توده ها  
 سلام بر عیسی منتقد جهل و جمود کنیسه  
 سلام بر مسیح پیامبر اخلاق و ایثار و انسان  
 سلام بر عیسی وارث ابراهیم عاصی بعل و نمرود  
 سلام بر عیسی وارث موسی چوپان عاصی زر و زور و تزویر  
 سلام بر روز تولد عیسی  
 سلام بر روز به صلیب کشیده شدنش  
 سلام بر روز بازگشت دوباره عیسی بر زمین  
 سلام بر قیام اول عیسی، قیام انسانیت، اخلاق، آگاهی  
 سلام بر قیام دوم عیسی، قیام بر علیه ظلم و جور و جهل بشریت  
 سلام بر مریم مادر عیسی  
 سلام بر مریم پاکی عریان  
 سلام بر مریم اخلاص مجسم  
 سلام بر مریم زن رهائی  
 سلام بر مریم منادی ایمان

و آخرین سلام ما بر تمامی آنهاییکه در زمین و زمان عیسی وار متولد می شوند، عیسی وار در راه نجات انسان و کاهش درد رنج انسانیت تلاش می کنند و عیسی وار برای نجات انسانیت خود را از تمامی تعلقات و وابستگی ها بودن آزاد می کنند و عیسی وار سنتهای گذشته زمان و تاریخ کنیسه را به نقد می کشند و بالاخره عیسی وار برای رهائی انسان مصلوب به صلیب کشیده می شوند.

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید / که زانفاس خوشش بوی کسی می آید  
 از غم هجر مکن ناله و فریاد که من / زده ام فالی و فریاد رسی می آید  
 ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس / موسی اینجا بامید قبسی می آید  
 فیض روح القدس از باز مدد فرماید / دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

هنوز گرمی خورشید روز 25 دسامبر با سردی زمین وداع نکرده بود که خورشیدی در پس کوچه فلسطین در کنار بحر احمر از وجود مریم طلوع کرد، که با نیم روز حیات خویش بشریت را شده از خویشتن و بیگانه با خویش را که سرگردان بودن خویش بود به وادی شدن خویش باز گردانید تا در دامان خویشتن خویش از بی خویشی گذشته خویش به خویش باز آیند. درست در زمانیکه بشریت در گورستان دنیاگرائی و مادیت غرق شده بود و در آستانه خدایان زر و زور و تزویر پیشانی به زمین می مالید و انسانیت وجه معامله بی اخلاقی خدایان زمین شده بود. در عصری که از داستان فرار به آزادی و رهائی و برخورداری این جهانی چوپان شورشی سینا جز لاشه گرفتار در زنجیر زئوس و مثله شده در چنگال کرکسها چیزی باقی نمانده بود و انسان گرفتار شده در داستان گوساله زرین دنیاگرایانه سامری عاصی بر موسی آخرین وداع خود را با آن آتش پرومته طور سینائی میکرد که آن چوپان فراری با

ید بیضای خویش از آسمان خدایان زر و زور و تزویر یعنی فرعون و قارون و بلعم باعورا مخفیانه به زمین سبطیان هابیلی گرفتار شده در زنجیر استبداد و استثمار و استحمار قبطیان قابیلی آورده بود. در زمانیکه بلع خدای بزرگ در بتخانه در هم شکسته بابل دو باره در غیاب ابراهیم بت شکن به جولان در آمده بود و آگاهی و اخلاق و انسانیت به چالش می کشید.

درست در دورانی که اخلاق افلاطونی و فلسفه و مند ارسطویی و جهان بینی بطلمیوسی و خدای فلسفی یونانی چهار صد سال بود که بشریت را در محاق اخلاقیات و انسانیت و توحش و جزمیت و دگماتیسم و نفاق داشته بود. در عصری که از کنیسه سامری این آتشکده خاموش چوپان سرزمین نور و اسیر در زنجیر زئوس و مثله شده در زیر چنگال کرکسهای آدم خوار و دنیاگرایان صاحب آن گوساله طلائی که در آخور زر اندوزان و تزویر گران و زورمداران سرزمین فرعون و قارون و بلعم باعورا، گاو شده بود جز سه آتش فریب و نفاق آذر گشنسب و برزین مهر و خرین چیزی باقی نمانده بود. در دورانی که اخلاق قدرت و اخلاق ثروت و اخلاق نفاق و تزویر مانیفست اخلاق انسانیت حقیقت خیر و زیبایی شده بود.

در کوچه و پس کوچه های سرزمین زیتون و کنار بحر احمر ماهی گیری ماهی صف که چون ماهیان آزاد از همه تعلق های بودن انسانی بود ماهی ائی ظاهر شد که در دریای تاریخ تاریک انسانی برای رهائی انسانیت خود را در مشقت صلیب جهل و جور و جمود مصلوب ساخت تا صلیبیان زمین را به سرزمین اخلاق، آگاهی و عدالت برساند.

عیسی مریم به کوهی می گریخت / شیرگویی خون او می خواست ریخت  
 آن یکی در پی دوید و گفت خیر / در پیت کس نیست چه گریزی چو طیر  
 با شتاب او آنچنان می تاخت جفت / کز شتاب خود جواب او نگفت  
 یک دو میدان در پی عیسی براند / پس بجد جد عیسی را بخواند  
 کز پی مرضات حق یک لحظه بیست / که مرا اندر گریزت مشکلیست  
 از کی این سو می گریزی ای کریم / نه پیت شیر و نه خصم و خوف و بیم  
 گفت از احمق گریزانم برو / می رهانم خویش را بندم مشو  
 گفت آخر آن مسیحا نه توی / که شود کور و کر از تو مستوی  
 گفت آری گفت آن شه نیستی / که فسون غیب را ماویستی  
 چون بخوانی آن فسون بر مرده ای / بر جهد چون شیر صید آورده ای  
 گفت آری آن منم گفتا که تو / نه ز گل مرغان کنی ای خوبرو  
 گفت آری گفت پس ای روح پاک / هر چه خواهی می کنی از کیست پاک  
 با چنین برهان که باشد در جهان / که نباشد مر ترا از بندگان  
 گفت عیسی که به ذات پاک حق / مبدع تن خالق جان در سبق  
 حرمت ذات و صفات پاک او / که بود گردون گریبان چاک او  
 کان فسون و اسم اعظم را که من / بر کر و بر کور خواندم شد حسن  
 بر که سنگین بخواندم شد شکاف / خرقة را بدرید بر خود تا بناف  
 برتن مرده بخواندم گشت حی / بر سر لاشی بخواندم گشت شی  
 خواندم آن را بر دل احمق بود / صد هزاران بار و درمانی نشد  
 سنگ خارا گشت و زان خو بر نگشت / ریگ شد کز وی نروید هیچ کشت  
 گفت حکمت چیست کآنجا اسم حق / سود کرد اینجا نبود آن را سبق  
 آن همان رنجست و این رنجی چرا / او نشد این را و آن را شد دوا  
 گفت رنج احمقی قهر خداست / رنج و کوری نیست قهر آن ابتلاست  
 ابتلا رنجیست کان رحم آورد / احمقی رنجیست کان زخم آورد  
 آنچه داغ اوست مهر او کرده است / چاره ای بر وی نیارد برد دست  
 ز احمقان بگریز چون عیسی گریخت / صحبت احمق بسی خونها که ریخت  
 اندک اندک آب را دزدد هوا / دین چنین دزدد هم احمق از شما  
 گرمیت را دزدد و سردی دهد / همچو آن کو زیر کون سنگی نهد  
 آن گریز عیسی نه از بیم بود / آنست او آن پی تعلیم بود  
 زمهریر ار پر کند آفاق را / چه غم آن خورشید با اشراق را  
 ( مثنوی - دفتر سوم - بخش 117 )

### درس‌هایی که عیسی به بشریت آموخت:

1. خودشناسی رمز اولیه خداشناسی و جهان‌شناسی و جامعه‌شناسی: (مثنوی - دفتر دوم صفحه 209)
 

گشت با عیسی یکی ابله رفیق / استخوانها دید در حفره عمیق  
گفت ای همراه آن نام سنی / که بدان مرده تو زنده می‌کنی  
مر مرا آموز تا احسان کنم / استخوانها را بدان با جان کنم  
گفت خامش کن که آن کار تو نیست / لایق انفاس و گفتار تو نیست  
کان نفس خواهد ز باران پاک‌تر / وز فرشته در روش دراکتر  
عمرها بایست تا دم پاک شد / تا امین مخزن افلاک شد  
خود گرفتاری این عصا در دست راست / دست را دستان موسی از کجاست  
گفت اگر من نیستم اسرار خوان / هم تو بر خوان نام را بر استخوان  
گفت عیسی یا رب این اسرار چیست / میل این ابله درین بیگار چیست  
چون غم خود نیست این بیمار را / چون غم جان نیست این مردار را  
مردۀ خود را رها کردست او / مردۀ بیگانه را جوید رفو
2. انسان اخلاقی تنها بر پایه ایمان بخدا حاصل میشود: (مثنوی - دفتر چهارم - صفحه 627)
 

گفت عیسی را یکی هشیار سر / چیست در هستی ز جمله صعب‌تر  
گفتش ای جان صعب‌تر خشم خدا / که از آن دوزخ همی لرزد چو ما  
گفت ازین خشم خدا چه بود امان / گفت ترک خشم خویش اندر زمان
3. با خود سازی است که انسان میتواند از خود محاط به من محیط دست پیدا کند: (مثنوی - دفتر ششم صفحه 1116)
 

هم‌چو عیسی بر سرش گیرد فرات / که ایمنی از غرقه در آب حیات  
گوید احمد گر یقینش افزون بدی / خود هوایش مرکب و مامون بدی  
هم چو من که بر هوا راکب شدم / در شب معراج مستصحب شدم
4. رهایی انسان از تعلقات شرط آزادیخواهی انسان است: امام علی در نهج البلاغه:
 

مرکب‌های عیسی مسیح دو پایش بودند و برده‌ها و غلام‌های او دو دستش بودند. (نهج البلاغه)

بیا که قصر امل سخت سست بنیادست / بیار باده که بنیاد عمر بر بادست  
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود / ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست  
چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب / سروش عالم غییم چه مژده‌ها دادست  
که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین / نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست  
تو را ز کنگره عرش می‌زنند صغیر / ندانمت که در این دامگه چه افتادست  
نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر / که این حدیث ز پیر طریقتم یادست  
غم جهان مخور و پند من مبر از یاد / که این لطیفه عشقم ز ره روی یادست  
رضا به داده بده وز جبین گره بگشای / که بر من و تو در اختیار نگشادست  
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد / که این عجز عروس هزار دامادست  
نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل / بنال بلبل بی دل که جای فریادست  
حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ / قبول خاطر و لطف سخن خدا دادست (حافظ)
5. بزرگترین آفت اجتماعی و انسانی تمرکز ثروت است:
 

اگر شتری با بارش بتواند از سوراخ یک سوزن بگذرد یک سرمایه دار می‌تواند وارد بهشت شود. (انجیل)
6. تکیه بر خویش در رفتن شرط استمرار رفتن می‌باشد:
 

از راهی نروید که ره روان آن بسیارند، از راهی بروید که ره روان آن کمند. (انجیل)